

آنارثیسم و تفکرات جغرافیایی

چکیده

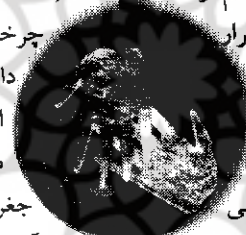
پردازش تفکرات جغرافیایی که رهیافت‌ها را در توجیه پذیری خطی یا سینوسی شکل می‌دهد، بیش از همه به اندیشه‌های فلسفی وابسته است که در انباشت پیش‌انگاشتی جغرافیدانان نقش می‌بندد. در این میان، آنارثیسم به عنوان یک مکتب فلسفی، در فراگشت کج‌فهمی‌های ذهنیتی و عینیتی از آن، در بررسی‌های جغرافیایی بسیار مورد بی‌توجهی قرار گرفته است. آنارثیسم با آن‌که فراز و نشیب‌های بسیاری را طی کرده، ولی امروزه در برکنش‌های فضایی پسامدرن در خرده‌جنبش‌های اجتماعی، شکلی تازه یافته است. فضای موزائیک وار جهان معاصر با رشد تفکرات ریزوم وار، این فرصت را مهیا کرده تا آنارثیسم فضایی دوباره به صحنه بازگردد. در این مقاله، کنش‌پذیری آنارثیسم در تفکرات جغرافیایی و پردازش فضایی آن مورد بررسی قرار می‌گیرد تا روزنه‌ای فراهم آورد.

مقدمه

قرن نوزدهم سراسر انباشته از شکل‌گیری اندیشه‌هایی بوده است که از فرجام‌های مدرنیته برمی‌خاست. مدرنیته در یک همپوشی با سرمایه‌داری صنعتی، سیطره بر فضاهای جغرافیایی را در روند صعودی خود آسان کرد و با برجاگذاری اثرات گوناگون در این فضاها، به تبع شکل‌گیری اندیشه‌ها را پیرامون این آثار سبب شد. در این بین، روابط انسان با محیط در ابعاد طبیعی و انسانی، با سیطره سرمایه‌داری و نوآوری‌های فناورانه دگرگون گردید. همچنین، فناوری در مفهوم گشتل خود، به ابزاری برای پیشبرد هدف‌های سرمایه‌داری تبدیل شد (پاپلی یزدی، ۱۳۸۰: ۲۳). تولید اقتصادی پیرامون سرمایه‌داری صنعتی، روندی فناورانه را پی گرفت و مالکیت ابزار تولید در شکل‌گیری طبقات اجتماعی به اصلی مهم تبدیل شد. زندگی اجتماعی نیز در فراگرد این اصل، برکنشی از تقسیم‌بندی بالا و پائین را به نمایش گذاشت. در این میان، مالکیت ابزار تولید، جایگاه اجتماعی فرد را در جامعه تبیین می‌کرد. دولت نیز به عنوان ساختاری مدرن در قالب رهیافت قوانین حقوقی و مدنی، ضمن متجانس‌سازی جامعه، پاسدار برکنش‌های سرمایه‌داری بود که در قالب دولت ملی اعمال می‌شد.

در این بین، خصلت اجتماعی کارهای انفرادی و مستقل از

چشم‌اندازی از بیرون



یکدیگر در تولید کالایی سرمایه‌داری در راهبرد بورژوازی صنعتی، به برابری آن‌ها در یک کلیت کار بشری بدل گشت و تنها ارزشمندی محصولات کاری مطرح شد (مارکس، ۱۳۷۹: ۱۲۷). این خود به اندیشه جهان - کارخانه در رویکرد استفاده از نیروی کار در بالا بردن بهره‌وری و نادیده گرفتن ارزش افزوده کار منتهی شد که در قالب اقتصاد کلاسیک سرمایه‌داری انجام می‌گرفت. کارکردهای شکل گرفته از این اندیشه، نابرابری اجتماعی را شدت بخشید و تضادهای طبقاتی را دامن زد. علاوه بر این شهرنشینی را گسترش داد و فراتر از آن، پیرامون زندگی شهری، سبکی رئالیسم را رقم زده که در «این همانی»^۱ سرمایه‌داری، بیگانگی اجتماعی را سبب می‌شد (childs, 2000: 29). مفهوم همیاری اجتماعی در بالندگی چرخه «تولید - مصرف - سود» فراموش شد و مهم‌تر از همه، داروینیسیم اجتماعی در پردازش جوامع به کار گرفته شد. این تنگناها در پیدایش و تکوین اندیشه‌های چپ رادیکال مؤثر واقع شد و از خلال نابرابری‌ها در فضاهای جغرافیایی و واکنش متقابل اجتماعی، گسترش این اندیشه‌ها را آسان کرد.

آنارثیسم^۲ یک گونه از این اندیشه‌ها و متأثر از وضع موجود بود که در ایده آکسمی ذهنی برای بهبود این وضعیت تلاش می‌کرد. آنارثیسم پیرامون مباحثی کلیدی، عمل‌گرایی مبارزه‌جویانه خود را به نمایش گذاشت. هر چند در فرجامی دیگرگونه گرفتار آمد، ولی بذری‌پاشید که امروزه از آن جوانه‌هایی سر برآورده است و فضاهای جغرافیایی را در برکنشی از خرده جنبش‌های اجتماعی تحت تأثیر قرار داده است. جنبش‌هایی همچون: محیط زیست‌گرایی، مدافعان صلح، ضد جهانی‌شدن و نظیر این‌ها، از جمله جنبش‌هایی هستند که در کندوکاوی می‌توان ریشه‌های آن‌ها را در آنارثیسم باز یافت (قادری، ۱۳۸۰: ۷). امروزه هواخواهان راستین انگاره‌های آنارثیستی همانا انسان‌های صلح‌جو هستند. ایشان دیگر نه بمب می‌سازند و نه نودها را برمی‌انگیزند. سلاحشان چیزی نیست جز استدلال فردگرایانه، تلاش برای اقناع، تعلیم و تربیت و تبلیغات (شوارتس منتل، ۱۳۷۸: ۲۹۱). از این رو لازم می‌آید، چشم‌انداز این اندیشه در تباری تاریخی در فضای جغرافیایی بررسی شود و امتدادی از این افق شکست‌ناپذیر پسامدرن مشخص شود.

مهدی سقایی
دانشجوی دکتری
جغرافیا
دانشگاه فردوسی مشهد

تاریخچه آنارشیسم

اندیشه آنارشیسم در فضای مدرنیته اولیه^۱ زمانی که دولت‌های مدرن روند روبه رشد خود را آغاز کرده و انحصار اعمال قدرت را در فضای سرزمینی به دست آورده بودند، شکل گرفت. دولت مدرن که تبلور مطلق گرایی روح بشری فلسفه هگل بود، همپوشی گسترده‌ای با هویت طبقاتی حاصل از سرمایه داری داشت (بشیریه، ۱۳۷۹: ۶۱). رنج‌ها و آلام انسان مدرن در راه رسیدن به عدالت و آزادی، در کز راه سرمایه داری بر پایه داروینیسم گرفتار آمد. در این میان، آنارشیسم با ریشه در سوسیالیسم اتوپیایی^۲، در تلاش برای دستیابی به پارامترهای انسانی فراگرد اندیشه ژوزف پرودون^۳ فرانسوی تبلور یافت. پرودون با اصل مالکیت، نظام حکومتی، تحمیل انضباط بر مردم و بهره کشی جامعه از فرد مخالف بود. او با مطرح کردن انقلاب جاوید در نیمه سده نوزدهم، اقدام عملی را در مبارزه با دولت مدرن تنها در این رهیافت می‌دانست (آرنت، ۱۳۷۷: ۷۲). هر چند پیش از پرودون، اندیشه کسانی چون ویلیام گدوین^۴ و ماکس اشتیرنر^۵ در چارچوب آنارشیسم مطرح بود، ولی

از آن جا که پرودون از چکیده افکار و آرای عصر خود کاملاً آگاهی داشت و در بیان اندیشه خود دارای کلام و آهنگ خاصی بود و در بسط اندیشه آنارشیستی تلاش بسیاری کرد، جزو بنیانگذاران آنارشیسم محسوب می‌شود (ارون، ۱۳۵۸: ۴۸).

بعد از پرودون، اندیشمندان دیگری در تحکیم اندیشه آنارشیسم و شکل دهی به گونه‌های این نحله فکری تلاش کردند. روند گسترش آنارشیسم در فراگرد گونه‌های متفاوتی شکل گرفت که در اندیشه‌های باکونین^۶ و کروپوتکین^۷ به عنوان برجستگان این مکتب ریشه داشت. جدول ۱، گونه‌شناسی آنارشیسم کلاسیک را بیان می‌کند.

به طور کلی، تاریخچه آنارشیسم به پنج دوره تقسیم می‌شود: از شرکت اصول تعاون پرودون در مباحثاتی که به تأسیس بین الملل اول انجامید، تا جدا شدن از مارکسیست‌ها پس از کنگره لاهه در سال ۱۸۷۲ میلادی، آنارشیست‌ها در پی آن بودند که هدف‌های انترناسیونالیستی خود را در همکاری با دیگر سوسیالیست‌ها تحقق بخشند. از سال ۱۸۷۲ تا کنگره معروف بین الملل سیاه در سال ۱۸۸۱، آن‌ها کوشیدند تا یک بین الملل آنارشیستی خاص به وجود آورند. در دوره سوم، از ۱۸۹۰ تا ۱۸۹۶، آنارشیست‌ها تلاش

خود را برای به دست آوردن جای پای در بین الملل دوم سوسیالیستی متمرکز کردند. با اخراج آنان از کنگره سوسیالیست لندن در سال ۱۸۹۶، مرحله طولانی تری آغاز شد که طی آن، در پی ایجاد سازمانی منحصر به آنارشیست‌ها برآمدند. این مرحله با در گرفتن جنگ جهانی اول در سال ۱۹۱۴ خاتمه یافت. آخرین مرحله، از ۱۹۱۹ تا ۱۹۳۹، زیر سیطره پیروزی «آنارکو سندیکالیست»ها بود (وودکاک، ۱۳۶۸: ۳۲۲). اما امروزه نیز در پراکنش‌های عصر پسامدرن ما شاهد آن هستیم که ایدئولوژی آنارشیسم در یک همپوشی با نئومارکسیسم در جنبش‌های اجتماعی این عصر تبلور یافته است. این ایدئولوژی، فراگرد جدال با سرمایه داری سازمان نایافته که امروزه گسترده‌ای جهانی یافته است، نماد می‌یابد (Peactt, 2003: 1-4) و گاه در جلوه‌ای از «آنارشیست سرمایه داران»، قابلیت پارادوکس پذیری عصر پسامدرن را به نمایش می‌گذارد که در آن، بازار را بدیل دولت توصیف می‌کند و خواستار آن است که حراست از حقوق طبیعی فرد به وسیله شکلی از بیمه خصوصی تأمین شود (Taylor, 1982: 59).

سال‌های درخشش	مشاهیم کلیدی	تئوریسین‌ها	شرح	گونه
۱۸۴۸-۱۸۹۰	الغای مالکیت، آزادی مطلق، انقلاب جاوید	پرودون و باکونین	آنارشیسم فردگرا	
۱۸۹۰-۱۹۱۴	همیاری، مالکیت جمعی، منطقه گرایی	کروپوتکین و الیزه رکه	آنارشیسم کمونیسم	
۱۹۱۹-۱۹۳۹	مبارزات کارگری، اتحادیه‌ها، پیشرفت‌های صنعتی	آنارکو سندیکالیسم		

جدول ۱. گونه‌شناسی آنارشیسم کلاسیک

بنیان‌های فلسفی

اندیشه آنارشیسم همان گونه که بیان شد، متأثر از فضایی بود که سرمایه داری در چارچوب نگرش داروینیستی در روند مدرنیزاسیون آفرید. جنبش آنارشیستی، از سویی نظریه پردازان و متفکران و هوشمندان صمیمی و مخلصی داشت که به بشریت عشق می‌ورزیدند و از سوی دیگر، مجهز به ابزار لازم بود؛ یعنی انسان‌هایی خرد و ناچیز که متأثر از بدبختی، بیچارگی، خشم، خواری، ناامیدی و تهیدستی، پذیرای آن می‌شدند، تا بدان جا که وجودشان به تسخیر آن در می‌آمد و دست به عمل می‌زدند. این‌ها همان تروریست‌ها یا آدمکشان بودند. میان هر دو گروهی که در خدمت آرمان آنارشیستی گام برمی‌داشتند، هیچ گونه تماسی نبود

(تاکمن، ۱۳۸۰: ۵۶). در این میان، آرمان آنارشیسم که پرورده تفکرات ایده آلیستی بود، در راهبردی به ناکجا آباد، فرجام جامعه را در تصورات واهی خود، سرکشیدن جام سعادت می دید؛ هر چند نمی توان انکار کرد که متفکران آنارشیست در پی عشق به عدالت، آزادی و دگرگونی وضع موجود برای نوع بشر بودند. از این نقطه نظر آنارشیسم، انتقاد از جامعه موجود و چشم انداز جامعه مطلوب و وسیله گذشتن از یک جامعه به جامعه دیگر را مطرح می کند (وودکاک، ۱۳۶۸: ۱۱).

در یک نگرش کلی به بنیان های فلسفی آنارشیسم می توان دورنمایی از فلسفه هگل را در پردازش معنایی دیالکتیک مشاهده کرد، هر چند این دیالکتیک در یک تفاوت اصلی با دیالکتیک هگل، تنها یکی از سه اصل هگل یعنی «اصل حذف و نسخ تضادها» را پذیرفت (ارون، ۱۳۵۸: ۵۶). پیرامون این دیالکتیک آنارشیستی نقطه ثقلی وجود ندارد که همگی متفکران آنارشیسم آن را قبول داشته باشند. کثرت موجود در این دیالکتیک، هر یک از چشم اندازی به پردازش مفاهیم آنارشیستی می پرداخت. ولی با کمی اغماض می توان در بررسی «خصیصه مشترک» در آنارشیسم، به نقطه وحدت بخشی اشاره کرد. این نقطه را می توان در نفی «اقتدار» در سازمان های اجتماعی و بیزاری از همه محدودیت ها در نهادهایی دانست که بر این مبنا برپا شده اند (شوارتس متل، ۱۳۷۸: ۲۸۱).

این اقتدار در نهاد دولت در جوامع تبلور می یابد. به خصوص در زمینه اقتصادی و سیاسی، دولت به عنوان ارباب در حمایت از سرمایه داران و طبقه متوسط، بر انسان ها به عنوان رعیت، اقتدار خود را اعمال می کند (Goldman, 2002: 11). اقتدار دولت در پی تسلط سرمایه بر فضا/ مکان پیرامون قدرت اجتماعی شکل گرفته از طبقات، روند تحکیم را طی می کند. از این رو، سرمایه در بسط اقتدار در جامعه، نقش اصلی را بر عهده دارد (westwood, 2002: 49-112). سرمایه داری نیز بر مبنای تفکرات آنارشیستی، از مالکیت ناشی می شود. نفی مالکیت در این ایدئولوژی به خصوص در اندیشه های آنارشیسم جمع گرا و کمونیست، اصلی اساسی محسوب می شود. آنارشیست ها معتقد بودند، به محض این که مالکیت، یعنی مادر همه خباثت، از میان برداشته شود، دیگر هیچ کس انگل وار از دسترنج دیگری نخواهد کرد و آدمی آزاد خواهد شد تا فطرتاً از عدالت طبیعی در میان همگان بهره مند شود. همکاری و معاضدت جای دولت را خواهد گرفت و قانون برین رفاه و آسایش عمومی، جانشین قوانین موجود خواهد شد (تاکمن، ۱۳۸۰: ۵۸).

از همین روست که پرودون مالکیت را دزدی می دانست (موسکا، ۱۳۷۰: ۲۹۲). هر چند بین آنارشیسم و مارکسیسم در زمینه نفی مالکیت وجه اشتراکی وجود دارد، ولی اختلاف اساسی

در این است که در مارکسیسم زمینه حذف و از بین برداشتن مالکیت با تأکید بر ابزار تولید، نقش طبقه کارگر و شکل گیری دولت پرولتاریایی برای رسیدن به جامعه بدون طبقه همراه است. در حالی که آنارشیسم با تأکید بر توده های مردم برای انقلاب، حذف مالکیت را تنها در نفی هر گونه اقتدار چه از سوی سرمایه داری (یا به عبارت دیگر اکثریت طبقه متوسط و بورژوا) و چه دیگر طبقات می داند (Pels, 1998, 86). به گونه ای که آنارشیسم - کمونیسم نه تنها کمون محلی و انجمن های همانندش را نگاهبانان راستین ابزار تولید می شمردند (که می توان الگوی این اندیشه را پیرامون کمون پاریس بازجست)، بلکه به نظام دستمزدی نیز در همه شکل هایش حمله کردند و اندیشه کمونیسم را به معنای لفظی آن زنده ساختند که به هر کس اجازه می داد تا مطابق خواست هایش از ابزارهای همگانی بردارد، آن هم بر پایه این شعار: «از هر کس به اندازه توانایی اش - به هر کس به اندازه نیازش» (وودکاک، ۱۳۶۸: ۲۸).

از این رو در یک کلیت اندیشگی، الغای مالکیت خصوصی را در ایدئولوژی آنارشیسم می توان به معنای «آزادسازی حواس» و کشف دوباره جهان به مثابه عینیت هم بافته ای^۵ متشکل از ارضاهای حسی غنی و گوناگون دانست.

در این میان، پردازش آزادی نیز به عنوان اصلی مهم در تفکر آنارشیسم، ابعاد گوناگونی را باز می نماید. آنارشیست ها با هر نوع محدودیت مخالفت می کردند و خواستار آن بودند که به فرد اجازه داده شود، آزادانه رشد کند و قوانین و تکلیف ها یا اجبارها برایش مزاحمت ایجاد نکند (فایربرد، ۱۳۷۵: ۴۴). در این راستا می توان به اندیشه پرودون اشاره کرد که به ترقی انسان ها باور داشت و آن را حاصل مراحل می دانست. او عقیده داشت، در مرحله اول کمونیسم ابتدایی، در مرحله دوم مالکیت خصوصی و در مرحله نهایی عصر آزادی شکل می گیرد (شوارتس متل، ۱۳۷۸: ۲۸۵). سیر تطور این مراحل ترقی انسان را تا کلیتی از آزادی مطلق در بر می گیرد و انسان آزاد شده از تمامی بندها می تواند لذت زیستن را در برخورداری از عدالتی همگانی تجربه کند.

باکونین، دیگر اندیشمند آنارشیست، آزادی را در سازندگی بعد از ویرانگری می داند و می نویسد: «علاقه به تخریب، یک انگیزه خلاق است» (رحیمی، ۱۳۸۱: ۳۳). از این رو بر گذشتن از «این همانی» محدودیت های اقتدار نظام اجتماعی بر پایه آنارشیسم، فرجام هایی را خلق می کند که در پرورش ناکجا آبادی توهم زا، راه عمل گرایی محض را در برابر قرار می دهند. در حالی که این خود جامعه است که در برگزیدن از دولت در آن گرفتار می آید؛ دولتی که خود در برکنشی از افراد جامعه بر پایه نظم اجتماعی عرفی شکل گرفته است. در این میان، روشنیایی جلوه های فرهنگی در لایه های اجتماعی و شکل گیری طبقات کاری ناشی از آن که مانع از فروپاشی نظم اجتماعی می شود

(Edgar, 2002:13) نیز نادیده گرفته شد.

عملگرایی آنارشویی بر خود جوش توده‌ها استوار است. آنان احزاب را به آن علت که سازمان‌هایی نخیه‌گرا و اقتدارگرا هستند، رد می‌کنند و بر «خودانگیختگی» تأکید می‌ورزند. از این رو می‌توان آنارشوییسم را یک جنبش اجتماعی محسوب کرد (Tucker, 2002:85) که از لایه‌های زیرین در جلوه‌های گوناگونی تبلور می‌یابد. آنارشوییست‌ها آن گونه عملگرایی را منجر به انقلابی می‌دانستند که از توده‌ها فوران می‌کند. از نظر آنان، تنها چیزی که برای این انقلاب لازم است، داشتن آرمان به اضافه یک خرقه است. بنابراین، تکلیف یک آنارشوییست انقلابی و وظیفه شناس و آگاه این بود که آرمان را در چشم توده‌هایی که تا آن روز به دست طبقه حاکم در نادانی و تعصب نگه داشته شده بودند، به صورت مردم‌پسند درآورد (تاکمن، ۱۳۸۰: ۶۰).

این در حالی است که راهکارهای دموکراتیک نیز در ایدئولوژی آنارشوییستی به هیچ وجه مد نظر نبودند، زیرا رأی دادن به معنای و نهادن حاکمیت شخصی است. علاوه بر این، قانونگذارانی که وانمود می‌کنند بر همه چیز معرفت دارند، رأی دهندگان را می‌فریبند و سرانجام به آنان پشت می‌کنند. آن‌ها در فضای عاری از اخلاق مجامع پارلمانی، حتماً فاسد می‌شوند (شوارتس متل، ۱۳۷۸: ۲۸۸). تنها راه رسیدن به آرمان آنارشوییسم در انقلاب نهفته است. بر این مبنا، انقلاب به اقدام تقلیل می‌یابد و در مواردی به توطئه بدل می‌شود و جلوه ترور به خود می‌گیرد. هدف برانداختن دولت و اقتدار ناشی از آن است. غافل از آن که انقلاب به برافتادن دولت و حکومت نمی‌انجامد، بلکه برعکس

هدفش بنیاد کردن دولتی تازه و شکل جدیدی از حکومت است

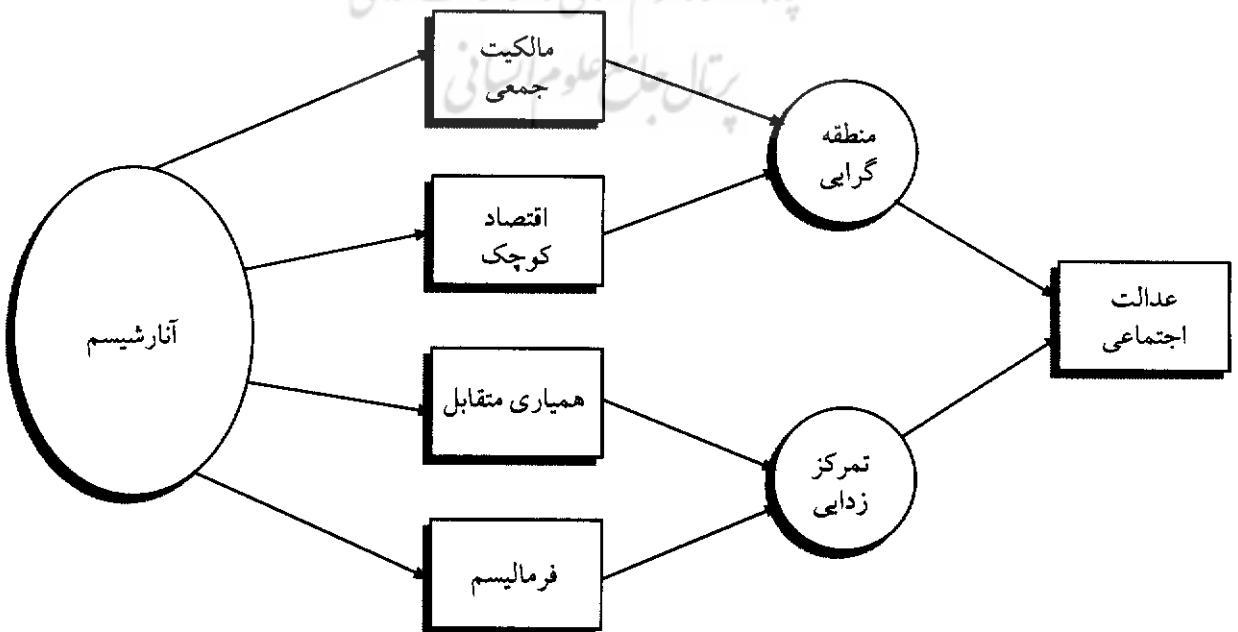
(آرنت، ۱۳۷۷: ۳۷۱).

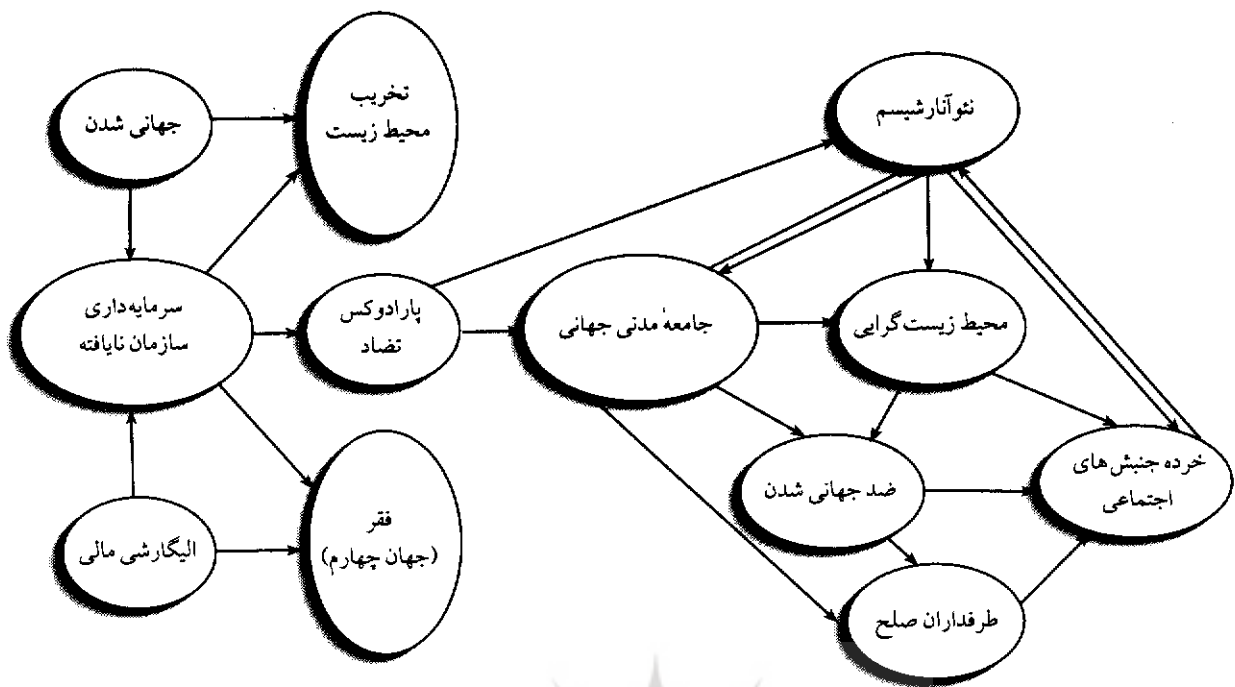
چشم‌انداز جغرافیایی

برکنش آنارشوییسم را در علم جغرافیا می‌توان از چشم‌انداز افق‌های این تفکر در عرصه اندیشگی مورد بررسی قرار داد. آنارشوییسم هر چند امروزه در قالب خرده جنبش‌های اجتماعی به سطح آمده و تقابلی‌هایی را در عرصه فضاها و جغرافیایی رقم زده است، ولی فرجامی در فرایند کنش‌پذیری فضایی در طول روند آغاز تاکنون، این تفکر را باز نمی‌نماید.

با وجود این، در انسجام اندیشگی متفکران آنارشوییست می‌توان دو جغرافیدان را نام برد. پتروکروپوتکین (۱۹۲۱-۱۸۴۲) و الیزه رکه (۱۹۵۰-۱۸۳۰)، دو جغرافیدانی که تفکرات آنارشوییستی دارند و در گونه‌شناسی این تفکر، آنارشوییسم - کمونیست محسوب می‌شوند. در تفکر این دو جغرافیدان، آرمان «عدالت اجتماعی» جایگاه اصلی اندیشیدن جغرافیایی را به خود اختصاص داده بود. این دو، در مقابل داروینیسم اجتماعی حاکم بر جوامع که توجیه‌گر رقابت سرمایه‌داری در دستیابی به سود و مبتنی بر لامارکیسم اجتماعی بود، به اصل تعاون و همیاری متقابل اعتقاد داشتند (شکویی، ۱۳۷۸: ۸۶) و تمام تلاش خود را در عرصه اندیشگی برای یافتن راهکاری بر این اصل قرار دادند. در این راستا، آن‌ها معتقد بودند که با پردازش اصولی همچون «همیاری متقابل» و تعاون می‌توان اقتصادی را در مقیاس کوچک شکل داد و در چارچوبی منطقه‌ای توان برقراری عدالت اجتماعی را فراهم آورد.

شکل ۱. شمایی از برکنش‌ها، روش‌ها و هدف‌های آنارشوییسم کلاسیک





شکل ۲. فضای پسامدرن در شکل گیری نوآرشیسم در برکنشی با سرمایه داری سازمان نایافته

انقلاب آنارشستی می شد (بشیریه، ۱۳۷۹: ۴۷). تبلور آرمان آنارشستی در عملگرایی جغرافیایی، رهیافتی دور از واقعیت های موجود را در بر می گیرد. در حالی که در مدل ارائه شده که بر راهکارهای آنارشستی (قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم) استوار است، هر چند پراکنش مدل، ابعادی از برنامه ریزی را باز می نماید، ولی قرار داشتن تحت تأثیر معجونی از اقتصاد گرایی و نفی اقتدار همراه با آرمان گرایی، مانع از عملی شدن این مدل می شود.

با کار روزمزدی و به ویژه گسترش چشمگیر آن در قرن نوزدهم، مقوله اجتماعی جدیدی در چشم انداز فضاهای جغرافیایی شکل گرفت و هزینه های این تغییر سبک زندگی اجتماعی بر دوش کارگران بود. لیبرالیسم کلاسیک، فلسفه سرمایه داری صنعتی بود و انگاره های آن بعد از گذار از سنت فتودالی و سرمایه داری اولیه (سوداگرایی) به عنوان فرایندی جدید، فرم های فضایی خاصی را در سیطره اشاعه و رشد نظام کارخانه ای شکل داد (هانت، ۱۳۵۸: ۳۹). این فرم های جدید فضایی، بازگو کننده نابرابری های بودند که از قدرت مطلق و نامحدود سرمایه دارانی ناشی می شدند، که بر ابزار تولید تسلط داشتند. آنارشیست ها در این بین، در نگرشی رادیکال، از میان برداشتن اقتدار و مالکیت خصوصی را برای تجدید ساختار فضایی و از میان برداشتن نابرابری ضروری می دانستند و تلاش خود را بر حذف این موانع متمرکز کردند. چشم انداز فضایی مطلوب آنارشیست ها فعالیت اقتصادی در مقیاس کوچک بود که در آن

این نگرش که آنارشیسم اجتماعی نیز خوانده می شود، می کوشد نشان دهد که مردم از توانایی ایجاد جامعه ای بهتر بر اساس تعاون برخوردارند، به شرط آن که ساختارهای سلطه و انقیاد از میان برداشته شوند. این هدف مستلزم نوعی نگرش فدرالیستی در مفهوم کم رنگ کردن اقتدار دولت است. نهادهای متمرکز از تکامل شخصیت تعاونی جلوگیری می کنند و باعث نابرابری می شوند. همچنین پیشرفت اقتصادی را محدود می سازند. فعالیت اقتصادی در مقیاس کوچک و بین مناطق بالقوه می تواند، مولد اقتصادهایی برتر از اقتصادهایی باشد که نتیجه صنایع بزرگند.

در این میان آن ها معتقد بودند که جغرافیا به عنوان یک رشته باید علاوه بر مهیا کردن هدف های عدالت اجتماعی، بشر و طبیعت را با هم دربر بگیرد (هولت - جنسن، ۱۳۷۶: ۴۳). جغرافیا از دیدگاه آنارشستی، دربرگیرنده تلاش برای رسیدن به راهکارهایی است که با نفی نابرابری ها و اقتدار فضایی در مکان ها، عدالت توزیعی را در قالب یک آرمان شهر برقرار سازند؛ فارغ از آن که این رویکرد به شکل گیری عدالت مستلزم برش هایی از فضای متنی^{۱۱} در پردازش سرمایه داری است که در «خود ارجاعی»^{۱۲} به آرایش مکانی، سرمایه در روند سیطره بر فضاهای جغرافیایی باز نمایی می شود.

در واقع، آنارشیسم روند گسترش سرمایه داری و نفوذپذیری آن را در لایه های اجتماعی نادیده گرفت. کالاپرستی، از خودبیگانگی، شی شددگی و سلطه پول در روابط انسانی و در فضاهای جغرافیایی، مانع از پویایی پراکسیس تاریخی و به تبع،

مقیاس، با حذف روابط سرمایه داری و الغای مالکیت خصوصی همراه با نفی اقتدار دولت و رویکردی غیر متمرکز، توزیع عادلانه درآمد و دستیابی به عدالت اجتماعی امکانپذیر می نمود. این طرز تفکر فعالیت در مقیاس کوچک را که ریشه در تفکرات آنارشستی دارد، امروزه می توان در کتاب «کوچک زیباست»، شوماخر بازجست.

فراتر از این رویکرد، فرجام نگرش آنارشستی در رویکرد فضایی و در عرصه عملگرایی، نوعی از خشونت را در راه رسیدن به آرمان های اتوپایی خود شکل می داد. هر چند در گسست های فکری، مدلول های متفاوتی در پردازش این تفکر مؤثر بودند، یکتاگونگی آنارشستی در نفی اقتدار در فضاهای جغرافیایی، راهکارهای باز ساماندهی اجتماع را به سوی ویران شهری هدایت می کرد که در آن اصالت تولیدی جایگاه مهمی را به خود اختصاص داده بود. ایدئولوژی آنارشستم از آن جا که یک تفسیر ارزشگذار بر هستی است، در فضاهای جغرافیایی از هستی اجتماعی انسان که تعیین کننده آگاهی اوست (داندورف، ۱۳۸۱: ۱۵۷) غافل می ماند. در حالی که جماعت های انسانی، جامعه ها، فرهنگ ها و طبقات موجودات ابراندامی هستند که در فضاهای جغرافیایی گوناگون، طبع ویژه خود را دارند (آشوری، ۱۳۷۶: ۱۱۵). به طور کلی، آنارشسیم کلاسیک در کنش متقابل آرمان و عمل گرفتار آمد و در روند پراکنش خود، تنها در عرصه ایده آلیستی تلاشی نافرجام را شکل داد.

در عصر حاضر اما با برآمدن شیوه نوینی از تولید سرمایه داری سازمان ناپافته که در آن سیستم سرمایه داری، تولید، نیرو و استقلال را فراچنگ آورده است (باتامور، ۱۳۸۰: ۹)، گسترش سرمایه در لایه های اجتماعی و سیطره بر تمامی فضاهای جغرافیایی، برابر نهادی از کنش پذیری جامعه مدنی و سرمایه داری در چارچوب آموزه های نئوآنارشستی شکل داده است. این تفکر و عمل در آنارشسیم کلاسیک ریشه دارد، ولی ابزارهای واکنشی آن فارغ از خشونت هستند و جنبه هایی از مبارزات سمبولیک را در بر می گیرند.

فرمول بندی نئوآنارشسیم رابطه بین حوزه تولید، مالکیت و کار از یک سو و قدرت سیاسی متشکل را که در دولت تبلور می یابد، در فضاهای جغرافیایی تحت سیطره سرمایه داری از دیگر سو، به عنوان صورت مسأله ای که باید حل شود، به چالش می کشد. تبار فکری این اندیشه را می توان در ساختار شکنی مدرنیته به عنوان یک فرا روایت بازجست که در یک نگرش از بالا به پائین، در پی دریافت این درک از هستی است که انسان در فراگرد همیاری می تواند سرمایه را در گستره جهانی شده اش به چالش بکشد. مدرنیته در فضاهای جغرافیایی با آرمان پیشرفت و سعادت نوع بشر بر اریکه قدرت رخ نمود، ولی در همپوشی با سرمایه

داری، نه تنها به نابرابری ها دامن زد، بلکه با سیطره خود بر تمامی محیط جغرافیایی، جز تخریب محیط در ابعاد انسانی و طبیعی، حاصل نیارود.

شکل جهانی شده انباشت سرمایه و افزایش آگاهی های بشری، به روند اعتراضات جامعه مدنی در دهکده جهانی دامن زد. رویکرد به حفاظت از محیط زیست انسانی و طبیعی، عبور از پارادوکس سرمایه داری در ایجاد تضاد درمانی و بازیابی مفهوم انسان در چالش های جنسیتی، به جوانه زدن نئوآنارشست فرصت داد که با رویکردی در قالب خرده جنبش های اجتماعی، به مبارزه با سرمایه داری سازمان ناپافته بپردازد (Graeber, 2002: 62-64).

فرجام

آنارشسیم در روند خطی مدرنیته در برکنشی از تأثیرات فضایی سرمایه داری صنعتی شکل گرفت. آنارشسیم هر چند بین مردم عادی معادل هایی چون هرج و مرج طلبی دارد، ولی آرمان های این تفکر یا ایدئولوژی، تلاشی برای بهبود زندگی انسان بود که فرجامی در شکل دهی فضایی نیافت. با وجود این، خالق مباحث تئوریک بود که فراگرد تضاد با سرمایه داری و نفی اقتدار، الغای مالکیت خصوصی و برگزشتن از نهاد دولت را مدنظر داشت. این خود از آن جا ناشی می شد که سرمایه داری اساساً یک ساختار است که میان فرد و فراگرد تولیدی، و بین فرآورده های این فراگرد و انسان های دیگر موانعی پدید می آورد. معنای بنیادین از خود بیگانگی این است: از هم گسیختگی وابستگی متقابل طبیعی میان مردم و نیز بین مردم و آنچه که تولید می کنند (ریترز، ۱۳۷۹: ۳۰).

در این میان، هر نفع کوچک و منفردی که مولد روابط گروه های اجتماعی است، از خود جامعه جدا، تثبیت و از آن مستقل می شود و به شکل نفعی حکومتی، تحت نظارت کاهنان حکومتی با عملکردهای سلسله مراتبی دقیقاً تعیین شده، در تقابل با جامعه قرار را می گیرد (یوکس، ۱۳۸۰: ۱۹). آنارشسیم در پی این تقابل ها برای رفع آن ها و از میان برداشتن نابرابری ها و دستیابی به عدالت اجتماعی تلاش می کرد. در عصر پسامدرن، در آرمان های تعدیل شده و نزدیک به واقعیتی در قالب نئوآنارشسیم، این هدف ها دنبال می شوند. به عنوان نمونه می توان به جنبش های زیست محیطی اشاره کرد که در چارچوب رهیافت پسامدرنیستی، آموزه های آنارشستی را در واکنش به سیطره سرمایه داری و جلوگیری از تخریب محیط زیست به کار می بندند (گیر، ۱۳۸۰: ۱۲۴-۱۳۶).

به طور کلی، آنارشسیم دست به تجربه با الگوهای زندگی دسته جمعی خودگردانی زده است که می تواند بدیلی برای الگوی اداره غیرمستقیم در نظام های سرمایه داری باشد (مکزی، ۱۳۷۵: ۳۲۵)؛ با توجه به این که مشخصه جامعه سرمایه داری «استبداد

ارزش مبادله است. در سرمایه داری، کلیه فعالیت های اقتصادی و همه روابط تولیدی و تمام کالاها را بر حسب ارزش پولی می سنجند که در فرایند مبادله به آنها تعلق می گیرد. فرهنگ بورژوازی اساساً تملک طلب است. از این چشم انداز تفکر آنارشیستی به خصوص در عصر حاضر می تواند، در قالب زیباشناختی آنارشیستی راه های برون رفت از زیباشناختی سرمایه داری را در سیطره بر فضاها و جغرافیایی باز نماید و در حد واقعی^{۱۱} که شکل گرفته است، راه حل هایی نمادین را برای تضاد غیر قابل حل اجتماعی ارائه دهد.

در این میان، اگر فلسفه کار و تکنیک همان چیزی باشد که آنارشیست ها می گویند، تأملات این فلسفه در باب همیاری متقابل، تضاد طبقات اجتماعی، انباشت سرمایه، فقر مطلق، پول و از خودبیگانگی دنیای تولیدات، چیزی بیش از یک پیش فرض آنارشیستی است. در این بین، دستیابی به عدالت اجتماعی اهمیت فراوانی دارد. مفهوم عدالت باوری است که عمیقاً در ذهن جغرافیدانان ریشه دوانده است (Harvey, 1996:268-290). هر چند که این باور نمی تواند مفهومی صرفاً عملگرایانه داشته باشد؛ آنچنان که در جنبش های آنارشیسم جلوه می کند.

منابع

- آرنت، هانا. انقلاب. ترجمه عزت الله فولادوند. انتشارات خوارزمی. تهران. چاپ دوم. ۱۳۷۷.
- ارون، هانری. آنارشیسم. ترجمه علی اصغر شمیس. انتشارات هنربخش. تهران. چاپ اول. ۱۳۵۸.
- آشوری، داریوش. ماه و مدرنیته. انتشارات صراط. تهران. چاپ اول. ۱۳۷۶.
- باتامور، تام. جامعه شناسی سیاسی. ترجمه محمدحسین اکبری. نشر قطره. تهران. چاپ اول. ۱۳۸۰.
- بشیریه، حسین. درآمدی بر جامعه شناسی. کتاب ویژه نقد و نظر. چاپ اول. ۱۳۷۹.
- پاپلی یزدی، محمدحسین و سقایی، مهدی. سنت و مدرنیته فصلنامه تحقیقات جغرافیایی. شماره ۶۶-۶۵. ۱۳۸۱.
- تاکنن، یارباراو. برج فرازان. ترجمه عزت الله فولادوند. انتشارات سخن. تهران. چاپ اول. ۱۳۸۰.
- داندورف، رالف. کارل مارکس. ترجمه کرامت الله راسخ. اطلاعات سیاسی - اقتصادی. شماره ۱۸۲-۱۸۱. ۱۳۸۱.
- رحیمی، مصطفی. لینن و لنینیسم. اطلاعات سیاسی - اقتصادی. شماره ۱۷۷-۱۷۸. ۱۳۸۱.
- ریتز، جورج. نظریه های جامعه شناسی در دوران معاصر. ترجمه محسن ثلاثی. انتشارات علمی. تهران. چاپ چهارم. ۱۳۷۹.
- شوارتس متل، ج. ج. ساختارهای قدرت. به کوشش ناصر جمال زاده. انتشارات مرکز انقلاب اسلامی. تهران. چاپ اول. ۱۳۷۸.
- شکویی، حسین. اندیشه های نو در فلسفه جغرافیا. جلد ۱. انتشارات گیتاشناسی. تهران. چاپ سوم. ۱۳۷۸.

- فایرآیند، پاول. بر ضد روش. ترجمه مهدی قوام صفری. انتشارات فکروز. تهران. چاپ اول. ۱۳۷۵.
- قادری، حاتم. اندیشه های سیاسی در قرن بیستم. انتشارات سمت. تهران. چاپ اول. ۱۳۸۰.
- گیر، آرن. ای. پسامدرنیسم و بحران زیست محیطی. ترجمه عرفان ثابتی. نشر چشمه. تهران. چاپ اول. ۱۳۸۰.
- مارکس، کارل. سرمایه. ترجمه ایرج اسکندری. انتشارات فردوس. تهران. چاپ دوم. ۱۳۷۹.
- موسکا، گالتانا. تاریخ عقاید و مکتب های سیاسی. ترجمه حسین شهیدزاده. انتشارات مروارید. تهران. چاپ دوم. ۱۳۷۰.
- مکنزی، یان و دیگران. مقدمه ای بر ایدئولوژی های سیاسی. ترجمه م. فاند. نشر مرکز. تهران. چاپ اول. ۱۳۷۵.
- هانت، ای. ک. تکامل نهادها و ایدئولوژی های اقتصادی. ترجمه سهراب بهداد. شرکت سهامی کتاب های جیبی. تهران. ۱۳۵۸.
- هولت - جنسن، آرلید. جغرافیا (تاریخ و مفاهیم). ترجمه جلال تبریزی. انتشارات سیر و سیاحت. تهران. چاپ اول. ۱۳۷۶.
- وودکاک، جورج. آنارشیسم. ترجمه هرمز عبداللهی. انتشارات معین. تهران. چاپ اول. ۱۳۶۸.
- یوکس، کلود و دیگران. دولت شهر سوسیالیستی. ترجمه اکبر افسری. انتشارات هرمس. تهران. چاپ اول. ۱۳۸۰.

23. Child, Peter. Modernism, Routledge, 2000.

24. Edhar, Andrew and Peter, Sedgwick : Cultural Theory, Routledge, 2002.

25. Goldman, Emma. Anarchism, www. Zabalaza. net, 2002.

26. Graeber, david. The New Anarchists, New Left Review, Jan Feb, 2002.

27. Harvery, Daivid. Justice, Nature and Geography of Difference, Blak Well, 1996.

28. Peacott, Jon. An Overview of Individualist Anarchist Thought, www. libertarian. co. uk, 2003.

29. Pels, Disk. Property and Power in Social Theory, Routledge, 1998.

30. Taylor, Michael. Community, Anarchy and Liberty, Cambridge, 1982.

31. Tucker, Kenneth. Classical Social Theory, Blackwell, 2002.

32. Westwood, Sallie. Power and The Social, Routledge, 2002.

زیر نویس

- | | |
|----------------------|--------------------|
| 1- Ge-stelle | 2- Identity |
| 3- Anarchism | 4- Early Modernity |
| 5- Utopian Socialism | 6- Joseph Proudhon |
| 7- William Godwin | 8- Max Stirner |
| 9- Bakounin | 10- Kropotkin |
| 11- Complex Object | 12- Perspectival |
| 13- Autorefernt | 14- Dystopia |
| 15- Productionist | |